

سیاست خارجی روسیه در قبال رشد سلفی‌گری در خاورمیانه

مجید عباسی^۱

احمد رضا عصار^۲

تلخیص پذیرش ۹۳/۱۲/۱۹

تاریخ دریافت ۹۳/۰۹/۰۳

چکیده

تغییر شکل نظام روابط بین‌الملل در سطح منطقه‌ای بر اثر وقوع انقلاب‌های عربی، ظهور تنش‌های جدید از جمله تشدید تقابل شیعی-سنی، و سطح بالای ناپایداری در منطقه، منافع روسیه را تحت تاثیر قرار داده است. روسیه با جهان عرب روابط نظامی-سیاسی و تجاری دارد که تاثیرات "انقلاب‌های عربی" باعث محدود شدن این روابط شده است. این وضعیت به طور غیرمستقیم وضعیت روسیه و سایر جمهوری‌های شوروی سابق را تحت تاثیر قرار می‌دهد و ضرورت بازبینی در رویکردهای رسمی غیرمنعطف در برابر برخی گروه‌های و سازمان‌های مهم اسلام‌گرا را نمایان می‌کند. این مقاله در پی پاسخ به این سوال است که سیاست خارجی فدراسیون روسیه در قبال رشد سلفی‌گری در خاورمیانه چیست؟ رشد سلفی‌گری در این منطقه تحت تاثیر انقلاب‌های عربی بوده است از همین رو فرضیه ما چنین است: سیاست خارجی فدراسیون روسیه رشد سلفی‌گری را به عنوان تهدید امنیت ملی در داخل مرزهای خود دانسته و تلاش می‌کند جلوی پیروزی‌های و گسترش آن را در منطقه بگیرد.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی فدراسیون روسیه، سلفی‌گری، وهابیت، انقلاب‌های عربی

^۱. استادیار روابط بین‌الملل-دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

^۲. دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل-دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

مقدمه:

هدف سیاست خارجی روسیه در خاورمیانه عبارت است از انجام اقداماتی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم به منافع امنیتی این کشور مربوط می‌شود. این منافع امنیتی را در یک نگاه کلی می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد: جلوگیری از بروز بی‌ثباتی در اطراف مرزهای روسیه؛ تقویت جایگاه روسیه به عنوان قدرتی که رویکردهای خاص خود را به شرایط جهانی و منطقه‌ای دارد و قادر است رویه‌ای مستقل اتخاذ کند؛ و پشتیبانی از منافع بنگاه‌های تجاری روسیه (به ویژه آن‌هایی که در حوزه منابع انرژی فعالیت می‌کنند) و نیز بخش نظامی-صنعتی روسیه که برای کشورهای منطقه سلاح تامین می‌کنند. با این نگاه کلی می‌توان نتیجه گرفت که منافع روسیه تا حدی جهان شمول هست و تقریباً در همه مناطق جهان مصداق دارد. در واقع، اولویت‌های منافع جمهوری فدرال روسیه، استواری در حفاظت از این منافع، و وجود تهدیدهای امنیتی، از جمله موارد مربوط به بعد سیاست داخلی، مستقیماً به ویژگی‌های خاص هر منطقه بستگی دارد- ویژگی‌هایی مثل موقعیت ژئوپلتیکی آن، روابط سنتی و جدید روسیه با کشورهای منطقه و درگیری‌های منطقه‌ای.

تغییر شکل نظام روابط بین‌الملل در سطح منطقه‌ای بر اثر وقوع انقلاب‌های عربی، ظهور تنش‌های جدید از جمله تشدید تقابل شیعی- سنی، و سطح بالای ناپایداری در منطقه، منافع روسیه را تحت تاثیر قرار داده‌است. روسیه با جهان عرب روابط نظامی- سیاسی و تجاری دارد که تاثیرات "انقلاب‌های عربی" باعث محدود شدن این روابط شده است. مشکل اصلی در این زمینه فقط از دست دادن قراردادها و حق کمیسیون‌ها نیست، بلکه بیشتر به عواقب جدی‌تر بروز انقلاب‌های عربی مربوط می‌شود، از جمله فرایند دشوار استقرار مجدد حکومت (در کشورهایی که انقلاب‌های

عربی در آن‌ها رخ داده)، احتمال فروپاشی کشورها و سرریز شدن تنش‌ها به کشورهای همسایه است. کنار رفتن رهبران خودکامه در پی انقلاب‌های عربی منجر به ایجاد یک عدم توازن در قابلیت حکومت (governability) و تشدید مشکلات اقتصادی شده و به احتمال بروز بحران سکولاریسم در کشورهای عربی-جایی که اسلام گراها هم با گرایش‌های میانه‌رو و هم گرایش‌های بنیادگرا وارد صحنه سیاسی شده‌اند- دامن زده است.

این وضعیت به طور غیرمستقیم وضعیت روسیه و سایر جمهوری‌های شوروی سابق را تحت تاثیر قرار می‌دهد و ضرورت بازبینی در رویکردهای رسمی غیرمنعطف در برابر برخی گروه‌های و سازمان‌های مهم اسلام‌گرا را نمایان می‌کند. روسیه در سال‌های اخیر توانسته روابط خود را با بازیگران مختلف در خاورمیانه مثل ایران، اسرائیل، کشورهای عربی، حماس و حزب‌الله تقویت کند و این امر بدون شک گامی مثبت تلقی می‌شود چرا که برای روسیه منافع خاصی دارد. شاید بتوان تحلیل "مارک کاتز" تحلیلگر آمریکایی را پذیرفت که می‌گوید: "سیاست روسیه در خاورمیانه عبارت است از هنر دوستی با همه". (Katz, 2010: 56-57) با این حال، در شرایط کنونی که تقابل‌ها در خاورمیانه هم میان کشورها و هم در داخل کشورها در حال تشدید است، مسئله منافع متضاد می‌تواند به مشکلی حاد بدل شود. بر همین اساس است که روابط نزدیک روسیه با ایران- که نزدیک‌ترین همسایه روسیه و یک بازیگر فعال در قفقاز و آسیای میانه است- و نیز موضع سرسختانه مسکو در مورد جلوگیری از مداخله نظامی یا تغییر رژیم در سوریه از طریق فشار خارجی در تضاد با رویکردهای عربستان، سایر کشورهای عربی و برخی کشورهای غربی قرار گرفته است.

۱) درک روس‌ها از خاورمیانه

یکی از ویژگی‌های سیاست خارجی روسیه آن است که از خطرات و نوسانات فرار می‌کند. این سیاست مسکو با شرایط در حال تغییر بسیار سازگار است. روسیه یک قدرت محافظه کار است و فهم سنتی اصل عدم مداخله و حاکمیت در این سیاست تأثیر گذار بوده است. (El-Sheikh, 2011) این ذهنیت در مسکو منجر به اتخاذ سیاست صبر و نظاره گر بودن در برابر تغییرات بین المللی را باعث شده و سیاست خارجی این کشور بیشتر واکنشی است تا تحولی. روسیه به جای شکل دادن به حوادث و استفاده از آنها برای منافع خود، که مورد نیاز یک سیاست خارجی بسیار انعطاف پذیر است، در عوض برای واکنش به رویداد مردد است. یکی دیگر از ویژگی‌های مهم سیاست خارجی روسیه از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، خودداری از رویارویی مستقیم با غرب است. حتی اگر منافع غرب و روسیه در موقعیت‌های مختلف متفاوت باشد، مسکو از درگیری که به سطح رویارویی مستقیم بیانجامد پرهیز دارد. و تمایل به همسویی سیاست خارجی روسیه با رویکرد غرب ماهیت کلی این رابطه است. این دو عامل مهم در سیاست خارجی روسیه، مانع مسکو از اتخاذ یک سیاست تجدیدنظر طلب و پیشگام در انقلاب‌های عربی و درگیری‌های جدی با غرب بیش از رژیم‌های آینده در خاورمیانه است. مسکو آگاه است که هم ترازوی با سیاست غرب باید یک بازی با حاصل جمع مثبت در خاورمیانه، بر خلاف زمان جنگ سرد باشد و هنگام از دست دادن نفوذ در یک کشور، به معنای یک شکست کلی و عقب نشینی است. (Freedman, 2007: 7)

بر خلاف آنچه که در سند استراتژی امنیت ملی جمهوری فدرال روسیه، "به سوی سال ۲۰۲۰^۳"، آمده، خاورمیانه علیرغم اهمیت زیادی که دارد، در فهرست

^۳ Towards 2020

اولویت‌های سیاست خارجی روسیه در جایگاه اول نیست. کاهش نسبی اهمیت خاورمیانه در فهرست اولویت‌های سیاست خارجی روسیه پیش از همه ناشی از تغییر شکل نظام روابط بین‌الملل در پی فروپاشی شوروی سابق بوده است. کنار گذاشتن تقابل با غرب به عنوان عنصر اصلی روابط در عصر دوقطبی، محدود کردن تعهدات بین‌المللی ناشی از یک سیاست خارجی جاه‌طلبانه (به دلیل محدودیت منابع)، تشکیل تدریجی یک جهان چندقطبی با تداوم نقش محوری ایالات متحده، حذف عنصر ایدئولوژیک از روند تصمیم‌سازی در سیاست خارجی، و حرکت به سوی رویکردها و ارزیابی‌های منطقی‌تر و واقع‌بینانه‌تر، همه و همه باعث شکل‌گیری رویکردهای روسیه نسبت به منطقه خاورمیانه شده، منطقه‌ای که در آن زمانی رقابت شدید میان مسکو و واشنگتن وجود داشت. روابط سنتی روسیه با کشورهای عربی لاجرم باتوجه به شرایط جدید قربانی شد. روسیه نمی‌توانست حضور پیشین خود را در کشورهایی که زمانی در حوزه نفوذ شوروی بودند، تداوم بخشد.

علاوه بر این، در داخل روسیه تاثیر بی‌ثبات‌کننده گروه‌های اسلام‌گرای مستقر در کشورهای عربی بیش از پیش احساس شد. توسعه‌گرایش‌های جدایی‌طلبانه در روسیه در دهه ۱۹۹۰ که منطقه قفقاز شمالی را تحت تاثیر قرار داد، ناشی از تحریک گروه‌های اسلام‌گرای بود که تلاش می‌کردند جنبش ملی‌گرایی را به خدمت بگیرند. بسیاری از سیاستمداران و فرماندهان نظامی چینی دارای عقاید ملی‌گرا در قفقاز (باسایف، اودوگف، یانداربایف، و دیگران) که می‌خواستند پتانسیل عظیم اسلام برای بسیج مردم را جهت اهداف سیاسی به کار بگیرند، پس از پایان جنگ اول چین به وهابیت امید بستند. ویژگی مشترک آن‌ها عبارت بود از آمادگی برای ادامه مبارزه برای قفقاز از طریق صدور "انقلاب چین" و نیز تمایل به دستیابی به منابع مالی افراط‌گرایان اسلامی، کسانی که جنگ چین برایشان نماد و تجلی مبارزه برای ایجاد

یک نظام اسلامی بود. به ویژه "خطاب"^۴ به عنوان یکی از بانیان اصلی منابع مالی که از سوی گروه‌های افراط‌گرای اسلامی به چپن فرستاده می‌شد، شناخته می‌شد.

(Rotar, 2002: 89)

در داغستان، جایی که طی نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ و بر اساس دو توافقنامه یک جماعت تشکیل شد، هم صندوق‌های خیریه اسلامی و هم سازمان‌های اسلامی دولتی مستقر در عربستان، کویت، امارات، اردن و فلسطین به طور فعالانه با سلفی‌ها همکاری می‌کردند. روس‌ها در سال‌های گذشته همواره ارتباط و پشتیبانی مالی سعودی‌ها از گروه‌های معارض همچون شورشیان چپن را در زمره یکی از مهمترین تهدیدهای امنیتی در خارج از مرزهای روسیه قرار داده‌اند. همچنین هراس از طالبان در افغانستان و رفتار آنان در مخالفت با منافع روس‌ها از دیگر نگرانی‌های روس‌هاست که عربستان را مسئول تشدید و یا مسبب این عوامل می‌دانند. در واقع حجم زیادی از تبلیغات روسیه درباره عربستان سعودی متمرکز بر رفتار منتسب به ریاض در خصوص این مسائل و بخصوص چپن است. بویژه از شروع دومین جنگ روسیه - چپن در پاییز ۱۹۹۹، مسئولان امنیتی روسیه و دولت داغستان و دیگران به طور مستقیم عربستان را به حمایت از شورشیان چپن متهم نمودند (کرمی، ۱۳۹۱).

نفوذ تندروهای خارجی در جمهوری‌های قفقاز شمالی منجر به آن شد که نگرش روس‌ها نسبت به کشورهای عربی که به طور سنتی نگرشی مثبت و حتی گاهی غیرمتوازن بود، تغییر کند و منفی شود. این مسئله، در کنار عوامل دیگر، به دلیل توسعه روابط روسیه با اسرائیل تشدید شد، به ویژه با توجه به این که دولت اسرائیل،

^۴.Khattab

بر خلاف کشورهای عربی، نسبت به اقدامات نیروهای فدرال روسیه علیه تندروها در قفقاز شمالی و نیز سیاست‌های مسکو در قبال مسئله کوزوو موضعی همدلانه داشت.

این تغییر پاندولی در سیاست روسیه نسبت به خاورمیانه بیانگر یک بازنگری کامل و نهایی در همه رویکردهای پیشین این کشور نبود، چرا که این رویکردها فقط بازتابی از اولویت‌های ایدئولوژیک نبودند بلکه ناشی از یک نیاز واقعی به تضمین امنیت کشور هم بودند. جهان عرب همچنان از نظر اقتصادی و سیاسی جذاب باقی ماند، به ویژه آنکه مبارزه علیه جدایی‌طلبی، تروریسم و افراطگرایی اسلامی مستلزم توسعه روابط با آن دسته از کشورهای عربی بود که با همین نوع مشکلات مواجه بودند و در خنثی کردن این گونه تهدیدات تجربه داشتند.

به جز اقداماتی که می‌توان در راستای بازدارندگی تهدیدات نظامی و نظامی-سیاسی در نظر گرفت، سیاست روسیه در خاورمیانه به سمتی رفت که بازتاب دهنده خوداتکایی روسیه در حوزه سیاست خارجی و توانایی آن برای طی کردن مسیر مستقل خود بود. این گرایش پس از به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین آشکارا خود را نشان داد، پوتینی که به عنوان رئیس‌جمهور تلاش کرد برخی مواضع را که در زمان یلتسین مشهود بودند تصحیح کند و رویکردی را اتخاذ کند که نشان دهنده استواری روسیه در دفاع از منافعش باشد، بدون آن‌که به احساسات ضدغربی دامن بزند. این رویکرد در طول زمان به تقویت ارتباط با بازیگران متعدد منطقه‌ای، از سرگیری فروش تسلیحات و پشتیبانی از شرکت‌ها و بنگاه‌های تجاری روسیه منجر شده است (Bourtman 2006: 2-3).

علیرغم این تلاش‌ها، روابط اقتصادی و تجاری با جهان عرب در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم نسبتاً محدود و بی‌ثبات بودند. میانگین حجم تجارت سالانه حدود ۶,۵ تا ۷ میلیارد دلار بود. با این حال بیش از ۹۰ درصد از آن مربوط به صادرات

روسیه به کشورهای عربی بود، یعنی توازن تجاری کاملاً به نفع روسیه بود، که این امر باعث واکنش بسیار منفی شرکای عرب شده و می‌شود و آن‌ها دائماً به مسئله عدم توازن در روابط تجاری میان روسیه و کشورهای عربی اشاره می‌کنند. بخش بزرگی از همکاری فنی و اقتصادی میان روسیه و جهان عرب به پروژه‌های سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز و حضور شرکت‌های روسی به عنوان پیمان‌کار اصلی در پروژه‌های بزرگ ساختمانی مربوط می‌شود. بر اساس برخی تخمین‌ها، حجم تقریبی منافع تجاری روسیه در منطقه عربی، شامل تعهدات برای سرمایه‌گذاری و ارزش سفارشات که قرار است در آینده تحویل داده شوند، بین ۳,۵ تا ۴ میلیارد دلار است. مهمترین بازارها برای روسیه در این حوزه عبارتند از مصر و عربستان سعودی که حدود ۸۰ درصد تعهدات روسیه را در بر می‌گیرند. (Bourtman 2006, 2-3)

توسعه روابط اقتصادی با کشورهای عربی با برخی مشکلات که از ماهیت خاص تجارت روسی نشأت می‌گیرند، مواجه شد. برخی از این موارد عبارتند از گرایش به سوی قراردادهای عمده و بی‌توجهی به پروژه‌های کوچک، ناآگاهی از محیط و قوانین تجاری، مدیریت غیرحرفه‌ای که به کار براساس استانداردها و معیارهای بین‌المللی عادت ندارد، و نیز موانع زبانی. از طرف دیگر، تجار عرب با ریسک‌های غیراقتصادی سرمایه‌گذاری در روسیه آشنا هستند، ریسک‌هایی مثل فساد مالی، شکاف قوانین، نبود تضمین برای محافظت از دارائی و غیره. به همین دلیل آن‌ها ترجیح داده‌اند که سرمایه‌گذاری مطمئن‌تری را در سایر کشورها انجام دهند. اگرچه حمایت از بنگاه‌های تجاری روسی در جهان- از جمله درخاورمیانه- به عنوان یکی از اولویت‌های سیاست خارجی روسیه اعلام شده، سیستم بوروکراتیک این کشور هنوز برای این کار آماده نشده، به ویژه آن که این مسئله متضمن سودآوری فوری نیست. با این حال و علیرغم محدودیت‌ها، توسعه روابط اقتصادی با کشورهای

خاورمیانه از طریق صادرات نظامی روسیه، موقعیت روسیه را تثبیت کرد. با این حال، در این فرایند حفظ رابطه با شرکایی که با هم معارض هستند به تضاد منافع برای روس‌ها منجر شده است. مثلاً فروش سلاح به سوریه یا ایران همواره با انتقادات تندی از سوی اسرائیل- که روسیه با آن روابط خود را توسعه داده و این روابط ارزش خاص خود را دارد- همراه بوده است. (Zvyagelskaya, 2012: 8)

با توجه به مرگ سیاسی اتحاد جماهیر شوروی که با افول اقتصادی آن همراه شد، تمرکز روسیه بر ثبات داخلی و رشد اقتصادی، به طور عمده با افزایش درآمدهای نفت و گاز پایدار متمرکز است (Freire, 2009: 33-32). روسیه قدرت فعلی خود را به ثبات سیاسی و اقتصادی، به طور عمده با قیمت‌های بالای نفت را تسهیل کرده، مدیون است. در مقایسه با زمان شوروی، خاورمیانه اهمیت خود را در سیاست خارجی روسیه به جغرافیای سیاسی و در حال حاضر بیشتر به ژئو-اقتصادی مدیون است.

تشخیص سیاستگذاران روسیه از خاورمیانه منطقه‌ی اصلی نگرانی برای سیاست خارجی روسیه است. (Bourtman 2006: 2) اهمیت این منطقه از آن جهت است که میتواند عاملی برای چانه زنی در مناطق داخلی روسیه فراهم کند. یعنی کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق (به ویژه در آسیای مرکزی، زمینه ای برای یک امپراتوری انرژی روسیه می‌سازد).

۲) انقلاب‌های عربی: دیدگاه‌های گوناگون

روسیه، قبل از انقلاب‌های عربی، بازگرداندن قدرت و نفوذ سنتی خود را در خاورمیانه شروع کرد و از طریق روابط تجاری، به ویژه از طریق فروش سلاح و همچنین پاکسازی برخی از بدهی‌های دوران اتحاد جماهیر شوروی و حمایت سیاسی

(به مثال ایجاد روابط دیپلماتیک با حماس) از نفرت و بیزاری منطقه‌ای موجود نسبت به سیاست آمریکا، استفاده کرد تا فرایند تثبیت قدرت خود را ادامه دهد. در حالی که نفوذ و محبوبیت روسیه در منطقه رو به افزایش بود، مسکو ترجیح داد که دولت‌های استبدادی پایدار که مشغول به کار با آنها بود در قدرت باقی بمانند. از دیدگاه روسیه، تحلیل دقیق وقایعی که در جهان عرب رخ داده چندان آسان نیست زیرا در مورد نتایج این وقایع شک و تردید زیادی وجود دارد. رشد افراطگرایی و ملی‌گرایی در جهان عرب می‌تواند به منبعی از چالش‌ها و تهدیدهای تازه در سطح منطقه‌ای و جهانی تبدیل شود و در عین حال خصومت‌های موجود را نیز تشدید کند. تمایل روسیه برای تجارت در خاورمیانه عربی با موانعی مثل بی‌ثباتی، کنار رفتن شرکای خودکامه و مستبد و در عین حال قابل پیش‌بینی، و نیز احتمال تغییر شکل بازارهای انرژی و اسلحه روبروست. با این حال رهبران جدید کشورهای عربی به احتمال زیاد خواهان تنوع‌بخشی به روابط خود با جهان و حفظ رابطه سیاسی و تجاری با روسیه خواهند بود (Zvyagelskaya, 2012: 9)

تحلیل‌ها در روسیه در مورد عوامل ایجاد "انقلاب‌های عربی" بسیار گوناگون بوده است. از دوران انقلاب‌های مخملی در کشورهای استقلال‌یافته شوروی سابق (اکراین، گرجستان و قرقیزستان)، این تصور شکل گرفت که هر اقدام ضددولتی به نحوی از انحا با کمک غرب سازماندهی می‌شود. بسیاری از روس‌ها عقیده داشتند که هدف این گونه انقلاب‌ها خارج کردن این کشورها از حوزه نفوذ روسیه و محدود کردن این نفوذ- آن‌هم در منطقه‌ای که روسیه منافع حیاتی دارد- بوده تا به این طریق به امنیت روسیه ضربه وارد شود. در این چارچوب، نباید از تحلیل دیمیتری مدودوف رئیس‌جمهور (وقت) روسیه در مورد وقایع جهان عرب تعجب کرد. وی در جلسه

کمیته ملی ضدتروریسم در "ولادیکاوکاز"^۵ در فوریه ۲۰۱۱، این گونه جریان تحولات در جهان عرب را ارزیابی کرد: "مشکلات بزرگی در پیش خواهد بود. در برخی موارد ممکن است کشورهای با جمعیت زیاد با فروپاشی مواجه شوند و به کشورهای کوچکتر تجزیه شوند که وضعیت آنها بغرنج خواهد بود. همچنین احتمال زیادی وجود دارد که تحولات پیچیده‌ای به وقوع بپیوندند، مثلاً تندروها به قدرت برسند. این به معنی تنش و درگیری در چند دهه آتی و گسترش بیشتر افراطگرایی خواهد بود. آنها سعی کردند پیش از این ما را برای چنین سناریویی آماده کنند و حالا بیش از گذشته تلاش خواهند کرد که آن را اجرا کنند. البته این سناریو به وقوع نخواهد پیوست اما هر چه که اتفاق بیفتد تاثیر مستقیمی بر موقعیت ما خواهد داشت"

(Zvyagelskaya, 2012: 10)

البته می‌توان پذیرفت که وقایع کشورهای عربی تاثیر غیرمستقیم بر موقعیت روسیه خواهد داشت اما دلیلی وجود ندارد که بگوییم طی یک سناریوی خاص، نیروهای خارجی بر اساس مدل "انقلاب‌های عربی" روسیه را تحت تاثیر قرار خواهند داد. و باعث تغییر جغرافیایی این کشور خواهند شد.

بخشی از ناظران روسی معتقدند رخدادهای خاورمیانه به هراس‌ها درباره اهداف نیروهای خارجی (آمریکا و غرب به طور کلی) جان دوباره داده است. امروز خیلی‌ها درباره فرضیه "آشوب کنترل‌پذیر"^۶ صحبت می‌کنند، که از سوی ایالات متحده در خاورمیانه دنبال می‌شود. به عنوان مثال، مانولیو^۷ با بررسی این دیدگاه رایج، می‌نویسد: "هدف واقعی انقلاب‌ها در شمال آفریقا و خاورمیانه بدون شک چیزی

^۵ . Vladikavkaz

^۶ . manageable chaos

^۷ . A.V. Manolio

عمیق‌تر از تغییر رژیم‌های سیاسی در کشورهای عربی و جابجایی رهبران خودکامه عموماً وفادار (به غرب) است؛ اما نه کاملاً کنترل‌پذیر با دست‌نشانندگانی که دائماً به کمک سیاسی خارجی وابسته هستند. این "انقلاب‌ها" نباید در چارچوب محدود درگیری‌های داخلی تحلیل شوند، بلکه باید در چارچوب نظام سیاست بین‌الملل آن‌ها را ارزیابی کرد. در این نظام، منطقه مغرب جایی است که منافع نیروهای سیاسی اصلی جهان با هم به همگرایی می‌رسند. این مسائل باعث شده که شمال آفریقا به یک آزمایشگاه منفرد و یک پایگاه برای تغییرات در کل قاره آفریقا، به ویژه پس از استقلال آن تبدیل شود. به عقیده بسیاری از تحلیلگران، این تغییرات به توزیع مجدد قلمروها و منابع انرژی در آفریقا منجر خواهد شد. (Manoilo, 2011:70)

تلاش برای کاستن پیچیدگی و تنوع ماهیت روابط اجتماعی و بین‌المللی امروز به تقلای نیروهای خارجی برای کنترل منابع است. به عقیده یوری کروپنوف^۸، تحولات جاری بیانگر یک تمایل ذاتی در ژئوپولیتیک ایالات متحده برای سازماندهی مجدد و شکل‌دهی دوباره به خاورمیانه بزرگ است. هدف همان است: بر سرکار آوردن رژیم‌های کنترل‌پذیرتر و در عین حال باکفایت‌تر در محدوده تعیین شده برای آن‌ها. آنچه که ضرورت دارد عبارت است از یک وفاداری جدید و تضمین شده از سوی رهبران منطقه برای کنترل خطوط لوله و پمپاژ بدون وقفه نفت و گاز در مسیر 'درست' (Krupnov, 2010). و تمامی تحولات به وقوع پیوسته در «انقلاب-هاب عربی» را در راستای «آشوب کنترل‌پذیر» که نقش ایالات متحده را در این سناریو می‌بینند.

وقایع "انقلاب‌های عربی" خود به ناپیوستگی ارزیابی‌ها در روسیه دامن زده‌اند، وقایعی که علیرغم داشتن عوامل مشترک، تفاوت‌های بنیادینی نیز با هم دارند. با

⁸ Yuri Krupnov

توجه به تنوع کشورهای عربی و رژیم‌های حاکم بر آن‌ها ارزیابی آن‌ها با معیارهای مشابه کار درستی نیست. کشورهای عرب تولیدکننده نفت توانستند از طریق تزریق مقادیر زیادی دلار جلوی رشد نارضایتی از رژیم‌های کهنه سیاسی خود را بگیرند. اما حتی این تدبیر موثر هم در همه جا کاربرد نداشته و به کار نرفته است. کشور لیبی که یکی از تولیدکنندگان نفت است می‌توانست به مخالفان قذافی پول بدهد اما مخالفان سازمان‌یافته قذافی برای بخشی از درآمد نفت نمی‌جنگیدند بلکه برای رسیدن به قدرتی می‌جنگیدند که تسلط بر کل منابع نفتی را برای رهبران‌شان به ارمغان بیاورد. مشکل ارزیابی وقایع عربی به این مسئله هم برمی‌گردد که این وقایع را نمی‌توان در چارچوب سناریوهای متداول شورش ضدحکومتی یا حرکت توده‌ها در کشورهای جهان سوم جای داد. اعتراضات و نوع بسیج مردمی در مصر و تونس بازتابی از تأثیرات عمیق جهانی‌سازی در جهان مدرن بود. بدون شک جوانان تحصیل‌کرده حاضر در این انقلاب‌ها خود را حامی ارزش‌های لیبرال نشان داده‌اند، اما این که انقلابیون مصر و تونس را دست‌نشانندگان غرب بدانیم (Freeland, 2011).

یکی دیگر از دلایل اتخاذ موضع منفعل نسبت به تجدید ساختار خاورمیانه و ناآرامی‌های انقلاب‌های عربی می‌تواند در داخل مرزهای روسیه و کشورهای همسایه آن بررسی کرد. روسیه با دارا بودن جمعیت حدود ۲۰ میلیون نفر از شهروند مسلمان و همچنین قریب به اتفاق کشورهای آسیای مرکزی از جمعیت مسلمانان برخوردارند که در آن نفوذ روسیه برای حفظ امپراتوری انرژی روسیه حیاتی است، روسیه باید کاملاً نسبت به هر گام خود در انقلاب‌های عربی دقیق باشد. با توجه به اینکه روسیه از شورش در قفقاز شمالی به شدت رنج می‌برد. (Magen, 2011: 252)

همچنین روشن است که قیام موفقیت‌آمیز مردم عادی بتواند سیاست داخلی روسیه به هم بزنید. همانطور که در اوایل فوریه ۲۰۱۱ چشم‌انداز اثرات انقلاب‌های عربی

در روسیه خود را نشان داد و باعث تظاهرات گسترده‌ای بر علیه دولتمردان حاکم شد؛ سرگئی ابلتسیف^۹،، یک نماینده مجلس دوما گفت " این عفونت(انقلاب‌های عربی) به آسیای مرکزی در فصل بهار گسترش و در تابستان به روسیه برسد". (*Russia Today, 2011*) می‌توان نتیجه گرفت که روسیه مجبور به تمرکز انرژی خود را در داخل مرزهای خود و مناطق سنتی نفوذ خود را به جای به دنبال یک سیاست فعال و تجدیدنظرطلب در خاور میانه است.

۳) مداخله خارجی و روسیه

سازماندهی عملیات نظامی در لیبی و سپس وارد کردن فشار زیاد علیه سوریه آشکارا این سؤال را ایجاد کرد که تحولات کنونی تا چه حد منافع امنیتی روسیه را تحت تاثیر قرار داده است؟. نگرش روسیه نسبت به مداخله نظامی خارجی در لیبی و موضع مسکو در قبال وقایع سوریه، بیش از آن که بیانگر هراس‌های ایدئولوژیک بخشی از نظام سیاسی محافظه‌کار روسیه یا کارشناسان و روزنامه‌نگاران وابسته به آن باشد، چنان که در مورد تحولات مصر و تونس بود، نشان دهنده ترس واقعی از گسترش مداخله‌گرایی در خاورمیانه است.

تحریک خصومت‌ها در لیبی و فشار غرب علیه حکومت سوریه، رهبران روسیه را با مشکلات جدیدی روبرو ساخته است. برخی ناظران معتقد بودند نفع روسیه در فرایند مذاکره میان حکومت‌ها و نمایندگان مخالفان در این کشورها قرار دارد، فرایندی که رابطه خاص اقتصادی، نظامی و سیاسی روسیه با این حکومت‌ها آن را الزامی می‌کند. از همین روست که روسیه با کنار رفتن قذافی یا اسد از قدرت، ضرر می‌کند. از طرف دیگر برخی حتی می‌گفتند روسیه به طور اصولی و به دلیل ترس

^۹ Abeltsev

از نفوذ غرب، حاکمان خودکامه را ترجیح می‌دهد. به باور تحلیلگر اسرائیلی "زوی مگن"^{۱۰} به نظر می‌رسد اگر روسیه مجبور شود با رژیم‌های قدیمی وداع کند، ترجیح می‌دهد از جریان‌هایی حمایت کند که به عنوان طرفدار غرب یا دمکراتیک شناخته نمی‌شوند، هرچند که روی کار آمدن اسلام‌گرایان هم به همان اندازه برای روسیه ناخوشایند است. به نظر می‌رسد گزینه قابل تحمل برای روسیه عبارت است از رژیم‌های میانه‌روی خودکامه به همراه عناصر اسلامی که تمایل غربی آشکاری ندارند" (Magen, 2011).

نوع حکومت‌هایی که جایگزین رژیم‌های خودکامه سکولار خاورمیانه می‌شوند و چگونگی تاثیر آن‌ها بر منافع امنیتی روسیه در ادامه مورد بحث قرار می‌گیرد. در اینجا لازم است نکته‌ای گوشزد شود: موضع روسیه در قبال قطعنامه اعمال منطقه پرواز ممنوع بر فراز لیبی و واکنش آن به سیر وقایع بعدی را باید در چارچوب کلی تحولاتی که در لیبی در حال رخ دادن بودند بررسی کرد و نه فقط بر این اساس که آیا روسیه ۴ میلیارد دلار سود بالقوه برای فروش تسلیحات به لیبی را از دست داد یا نه. (katz, 2012)

به خاطر داریم که اولین اقدام ضدحکومتی در لیبی روز ۱۵ فوریه ۲۰۱۱ در شرق کشور، یعنی در بنغازی و البیضا، آغاز شد، اما تا قبل از ۲۱ فوریه یک عملیات نظامی گسترده با استفاده از نیروی هوایی و تانک‌ها برای سرکوب قیام‌های مردمی به راه افتاد. در ۲۶ فوریه شورای امنیت سازمان ملل به اتفاق آرا قطعنامه ۱۹۷۰ را علیه لیبی تصویب کرد که بر اساس آن سفر قذافی و اعضای دولت او به خارج ممنوع شد، لیبی تحت تحریم تسلیحاتی قرار گرفت و وضعیت این کشور به دادگاه بین‌المللی جنایات جنگی ارجاع شد تا در مورد کشتار غیرنظامیان تحقیق کند.

^{۱۰} Zvi Magen

در ۱۰ مارس، فرانسه به عنوان اولین کشور شورای ملی انتقالی لیبی که در بنغازی مستقر بود را به عنوان نماینده قانونی مردم لیبی به رسمیت شناخت. در ۱۲ مارس، وزرای خارجه اتحادیه عرب طی یک جلسه فوق‌العاده قطعنامه‌ای به تصویب رساندند و در آن از شورای امنیت سازمان ملل خواستند حریم هوایی لیبی را بر روی نیروی هوایی قذافی ببندد. آن‌ها همچنین اعلام کردند که قصد دارند با شورای ملی انتقالی لیبی گفتگو و همکاری کنند. در روز ۱۷ مارس، شورای امنیت قطعنامه ۱۹۷۳ را علیه لیبی به تصویب رساند و یک منطقه پرواز ممنوع بر فراز قلمرو لیبی وضع کرد. روسیه، آلمان، برزیل، هند و چین به این قطعنامه رای ممتنع دادند. (UN

(Security Council, 17 March 2011

موضع روسیه در قبال این مسئله منبعت از شرایط موجود بود، چرا که رژیم لیبی حاضر بود از همه امکانات نظامی خود برای حمله به شورشیان استفاده کند و باید جلوی این امر گرفته می‌شد. با این حال، مفهوم "منطقه پرواز ممنوع" و چگونگی اقدامات لازم برای اعمال آن به روشنی (در قطعنامه) تبیین نشد. اجرای قطعنامه ۱۹۷۳ برای اعمال منطقه پرواز ممنوع که هدف آن متوقف کردن تلاش قذافی برای مبارزه نیروهای مخالف بود، در عمل به عملیات جستجو برای قذافی و اعضای خانواده او تبدیل شد و در نهایت به کشته‌شدن رهبر لیبی منجر شد. در روز ۲۰ اکتبر ۲۰۱۱، نیروهای شورشی لیبی با کمک نیروهای ائتلاف موفق به تصرف شهر سرت شدند و در جریان حمله به شهر قذافی کشته شد. در ۲۳ اکتبر، رهبران شورای ملی انتقالی اعلام کردند که کشور به طور کامل آزاد شده و گفتند شریعت اسلامی بنیان نظام قضایی لیبی خواهد بود. (نهران/امروز، ۱۳۹۰/۰۶/۰۱)

متأسفانه وضعیت لیبی به سمت بدترین سناریو پیش رفت. قتل قذافی در چارچوب عملیات نظامی تحت هدایت نیروهای خارجی با انتقاد شدید بخش زیادی از جامعه

جهانی مواجه شد و وقایع بعدی لیبی بر این امر صحنه گذاشت که تثبیت وضعیت و تضمین انتقال حکومت از طریق سرنگون کردن دیکتاتور کاری غیرممکن بوده است. قذافی در لیبی یک سرزمین از دست رفته به جا گذاشت. نبود نهادهایی که پایه‌های حکومت را تشکیل بدهند مانع آن شد که سازوکارهای ایجاد ثبات یا محافظت از امنیت اجرا شوند. ویژگی‌های خاص جامعه محلی، در سطح قبیله‌ای یا منطقه‌ای، به معنی نبود اتحاد میان گروه‌های مختلف شورشیان بود، گروه‌هایی که در حال جنگ برای دسترسی به قدرت و منابع بودند و حاضر به مصالحه یا توافق نبودند. فرماندهان نظامی متعدد نیروهای مخالف هم هر یک دستورکار خود را داشتند که بازتابی بود از اهداف خودخواهانه آن‌ها نه منافع ملی. این مسئله باعث بروز درگیری‌های شدید نظامی شد که میزان و شدت آن را، در کنار عوامل دیگر، مقادیر سلاحی که گروه‌های درگیر در اختیار داشتند تعیین می‌کرد. تجربه ناگوار در لیبی، و نیز این احساس که روسیه به دلیل تنظیم غیردقیق مفاد قطعنامه ۱۹۷۳ فریب داده شد، رویکرد روسیه در قبال وضعیت سوریه را شکل داد.

همان طور که می‌دانیم، وضعیت داخلی در سوریه در اواسط ماه مارس ۲۰۱۱ به شدت رو به وخامت گذاشت. حجم اعتراضات به طور گسترده‌ای افزایش یافت و به درگیری مسلحانه منجر شد. یک ویژگی مهم در مورد اقدامات مخالفان سوریه این بود که مخالفان حمایت قابل توجهی از خارج از کشور دریافت می‌کردند، که این حمایت‌ها شامل ورود نیروهای داوطلب از کشورهای همسایه نیز می‌شد. اشتباهاتی که نیروهای ویژه و ارتش سوریه مرتکب شدند، واکنش بسیار بطئی و ناکافی حکومت به تحولات، نبود اراده لازم برای اجرای اصلاحات جدی و ضروری علی‌رغم وعده‌های داده شده، تمایل به نگه داشتن رژیم علوی‌ها- گروه اقلیت مذهبی- در قدرت به هر وسیله ممکن، زوال اصول ایدئولوژیک حزب حاکم و متعاقب آن از بین رفتن کارکردهای مدیریتی،

و نیز حمایت خارجی از مخالفان، همه و همه به ماهیت تلخ و بی‌امان درگیری‌ها در سوریه منجر شد.

هدف سیاست خارجی روسیه در قبال سوریه ایجاد مانع در برابر تلاش‌های نظامی برای سرنگونی رژیم اسد بود و قدرت گرفتن مخالفان با حمایت خارجی تحت تاثیر این ملاحظات قرار گرفت: اول این که تکرار سناریوی لیبی باعث می‌شد مداخله خارجی به نوعی رویه فراگیر برای سرنگون کردن رژیم‌ها و حاکمان نامطلوب تبدیل شود. به گفته یک سفیر اروپایی که بر گزارش‌های اطلاعاتی درباره کرملین اشراف دارد "ولادیمیر پوتین آنچه را که در لیبی رخ داد یک پیروزی برای غرب و در نتیجه یک شکست برای روسیه به شمار می‌آورد. وی مصمم است که نگذارد این فرایند در سوریه هم رخ دهد و از همین رو روسیه هر جا که بتواند در برابر اقدام جمعی علیه اسد می‌ایستد."

دوم این که روسیه مخالف رویکردهای غیرمتوازن نسبت به حکومت یا مخالفان بود، رویکردهایی که می‌توانست توازن برقرار شده میان نیروها را از طریق دادن مزیت‌های نظامی به یکی از طرف‌های درگیر بر هم بزند و به این ترتیب هرگونه انگیزه برای حل و فصل سیاسی مسئله را از بین ببرد. به همین دلیل بود که روسیه با درخواست‌ها برای متوقف کردن ارسال سلاح به رژیم سوریه در حالی که کانال‌های انتقال سلاح به شبه‌نظامیان مخالف حکومت همچنان باز بود، مخالفت کرد.

سوم، اگر قرار باشد مخالفان رژیم را با کمک فشار خارجی سرنگون کنند، این مسئله پیامدهای ویران‌کننده‌ای برای منطقه خواهد داشت. به احتمال بسیار زیاد این امر باعث تشدید خصومت‌ها میان شیعیان و سنی‌ها، رشد احساسات ضد مسیحی و وخیم‌تر شدن تنش‌های قومی و فرقه‌ای خواهد شد. همچنین احتمال دارد خشونت‌ها به کشورهای همسایه کشیده شود. (Hoagland, 15/12/2011)

دیپلمات روسی "ای. جی. اکسنوک"^{۱۱} می‌نویسد، "اغلب این تلقی وجود داشته که انگیزه طرف روسی در مورد مسئله سوریه ترس از این است که "آخرین متحد" خود در خاورمیانه را از دست بدهد یا این که می‌خواهد از غرب به خاطر استفاده از قطعنامه ۱۹۷۳ تحریم‌های لیبی برای حمله به لیبی، انتقام بگیرد. این تحلیل‌ها بسیار ساده‌انگارانه هستند... به نظر من نکته دیگری وجود دارد که بسیار مهمتر است. در بطن موضع روسیه در قبال سوریه تحلیل‌های کارشناسانه‌ای وجود دارند که به پیامدهای خطرناک بالاگرفتن درگیری مسلحانه در سوریه اشاره می‌کنند. با توجه به موقعیت ژئوپولیتیک ویژه سوریه در منطقه و توازن شکننده مذهبی آن، اگر یک گفتگوی ملی بدون دخالت خارجی میان طرف‌های درگیر در این کشور آغاز نشود، این پیامدها منافع همه- از جمله روسیه، اروپا، آمریکا و کشورهای عربی- را تحت تاثیر قرار خواهد داد." (Aksenenok, 2012)

روسیه بر گفتگوی بدون قید و شرط میان رهبران مخالفان و اسد به عنوان یک آلترناتیو پافشاری کرده است. هر گونه تحول، از جمله ایجاد یک دولت وحدت ملی، انتقال اختیارات اسد به معاونش یا هر سناریوی دیگری باید از طریق توافق سیاسی بدون دخالت خارجی اتفاق بیفتد. مسکو تلاش‌های دیپلماتیک مستقلی را دنبال کرده تا فشار اسد را به اجرای سریع اصلاحات و عهده‌داده شده تشویق کند و گفتگو میان دولت و مخالفان را به عنوان گزینه جایگزین سیاست تحریم‌ها و انزوا، تسهیل کند. وضعیت سوریه به موضوعی بسیار بغرنج تبدیل شد. از یک طرف کشورهای غربی و اتحادیه عرب خواستار استعفای اسد شدند و به تحریم‌ها متوسل شدند. از طرف دیگر مخالفان، به ویژه آن بخشی که در خارج از کشور حضور دارند هیچ تمایلی به وارد شدن به

^{۱۱} A. G. Aksenenok

گفتگو با دولت- حتی در چنین چارچوب سودمندی- نشان ندادند. روسیه همچنان سیاست حل و فصل سیاسی مسئله را دنبال می‌کند

کمیته ویژه اتحادیه عرب اقدامات تعهد شده از سوی مقامات سوریه در پاسخ به بسته پیشنهادی ۲ نوامبر ۲۰۱۱ (عقب نشینی خودروهای زرهی و واحدهای ارتش از شهرها، آزاد کردن ۲۰۰۰ زندانی و اعلام عفو شبه‌نظامیان مسلح در قبال تحویل سلاح از سوی آنها) را ناکافی دانست و در روز ۱۲ نوامبر ۲۰۱۱ نشست فوق العاده شورای اتحادیه عرب در قاهره تصمیم به تعلیق عضویت سوریه در این اتحادیه گرفت و اعلام کرد که قصد دارد تحریم‌های اقتصادی و سیاسی علیه حکومت سوریه اعمال کند.

موضع روسیه در قبال سوریه که مبتنی بر اصول است، بر ضررهای سیاسی برای مسکو نیز دلالت دارد. کشورهای غربی همچنان بر لجابت و انعطاف‌ناپذیری تاکید می‌کردند و می‌گفتند روسیه ظاهراً حاضر است به خاطر دستیابی به اهداف خود شاهد تداوم خونریزی در سوریه باشد. اشاره‌هایی به مواضع دوپهلوی روسیه درباره دموکراسی نیز مطرح شد. در بسیاری از کشورهای عربی، سیاست روسیه در تقابل با اهداف سیاست این کشورها در منطقه- که رهبران عربستان به وضوح مطرح می‌کردند - تعبیر می‌شد. (Gorenburg, 2012)

سیاست سرسختانه روسیه را می‌توان براساس ویژگی‌های خاص وضعیت داخلی این کشور، به ویژه دوران انتخاباتی آن، نیز تبیین کرد. پس از انتخابات پارلمانی روسیه در اواخر سال ۲۰۱۲، این کشور شاهد آغاز یک جنبش بود که به دنبال انتخابات عادلانه و دموکراتیزه کردن نظام سیاسی کشور است. این جنبش در جریان مبارزات انتخابات ریاست جمهوری قدرت بیشتری گرفت و شروع به استفاده از شعارهای تبلیغاتی کلیشه‌ای کرد که برخی از مهمترین آنها عبارت بودند از تهدید

انقلاب نارنجی در روسیه و خطر یک سناریوی لیبی. این دو مورد اساساً ناهمگون و بی‌ارتباط هستند اما در کنار هم آوردن آن‌ها از دیدگاه کسانی که کشورهای خارجی را به مداخله عامدانه در امور داخلی روسیه متهم می‌کنند و لیبرال‌های روسی را خائن می‌دانند، کاملاً منطقی است. وجود مسلمانان افراطی در جمهوری‌های خودمختار روسیه و تحولاتی که در منطقه خاورمیانه در حال رخ دادن است می‌تواند خطرات جنگ روسیه در افغانستان و مهاجرت تعدادی از مبارزان سلفی و کلید خوردن دو جنگ چچن را برای روسها یادآور باشد. در ادامه به بررسی چالش اسلام‌گرایی برای روسها خواهیم پرداخت.

۴) چالش اسلام‌گرایان تندرو برای روسیه

تا جایی که به اسلام‌گرایان خارجی مربوط می‌شود رویکردهای روسیه تفاوت‌های خاصی را نشان می‌دهد که ناشی از اهداف سیاست خارجی است، اهدافی که - به عنوان مثال- نداشتن رابطه با اخوان‌المسلمین مصر و ادامه رابطه با حماس- که یک شاخه از همان اخوان‌المسلمین - را تجویز می‌کند. با این حال مسائل سیاست داخلی این گونه نیستند. نگرش‌ها در روسیه در مورد اسلام افراطگرا و سیاسی- با توجه به شیوه‌های خشونت‌آمیز طرفداران آن و دعوت آن به تغییر نظام سیاسی مبتنی بر قانون اساسی- همواره منفی بوده است.

تعداد مسلمانان روسیه را می‌توان بر اساس نرخ رشد کلی جمعیت و نرخ رشد جمعیت مسلمانان در هر یک از جمهوری‌ها تخمین زد. به این ترتیب براساس سرشماری سال ۲۰۱۰ می‌توان به عدد ۱۶,۳۷۰ میلیون نفر رسید. (The Guardian, 28/01/2013) با توجه به وجود مهاجرت‌های قانونی و غیرقانونی، تعداد مسلمانان روسیه بسیار بیشتر است و به حدود ۲۰ میلیون نفر می‌رسد. به گفته

"الکسی مالاشنکو"، اسلام‌شناس روس، "بحث درباره تعداد آن‌ها (مسلمانان) در روسیه بی‌پایان است. به نظر من این بحث سودی ندارد چون افزایش یا کاهش دو سه میلیون نفری در تخمین جمعیت آن‌ها به هیچ وجه تاثیری در تحلیل مسائل اسلام در روسیه نخواهد داشت" (Malashenko, 2014)

بیشتر جمعیت مسلمانان روسیه در دو منطقه بزرگ ساکن هستند: تاتارستان-باشغیرستان و قفقاز شمالی. به طور کلی تمایلات افراط‌گرایانه در هر دو منطقه دیده می‌شوند. در قفقاز شمالی، یعنی جایی که ظهور شبه‌نظامیان و جنایتکاری تحت شعارهای اسلامی ادامه دارد، ماهیت بی‌ثبات‌کننده تمایلات افراط‌گرایانه تجلی بیشتری دارد. به همین دلیل این مقاله توجه خود را معطوف به قفقاز شمالی می‌کند و رشد اسلام‌گرایی افراطی در باعث شده است که منطقه قفقاز شمالی به عنوان یکی از مناطقی که ذخیره انسانی گروه‌های تروریستی-تکفیری تبدیل شود و ما شاهد حضور خیل عظیمی از ستیزه‌جویانی هستیم که از این منطقه به مناطق درگیری یعنی شامات مهاجرت کرده اند. قفقاز شمالی یکی از متنوع‌ترین مناطق قومی فدراسیون روسیه است. حدود ۴۰ گروه قومی ترک، خاستگاه ایرانی و قفقازی در حال حاضر در این منطقه زندگی می‌کنند، که هر کدام خود هویت ملی، زبان، تاریخ و فرهنگ آن متمایزی دارند. همه گروه‌ها دلبستگی قوی خود را به هویت ملی یا قومی نگه داشته، و به این ترتیب به طور بالقوه نشان دهنده یک چالش به تمامیت ارضی روسیه است.

(Malashenko, 2014)

این واقعیت که روسیه به جهان اسلام تعلق دارد در سطح بین‌المللی امری پذیرفته شده است، از جمله به دلیل موقعیت این کشور به عنوان عضو ناظر سازمان همکاری اسلامی. برای روسیه توسعه روابط با عربستان سعودی و کشورهای خلیج [فارس] اهمیت ویژه‌ای دارد. با این حال موضع روسیه در قبال بحران لیبی و سوریه باعث

ایجاد یک سردی در این روابط شد که ترمیم آن سال‌ها طول می‌کشد.

(Malashenko, 2014)

ظهور سازمان‌ها افراط‌گرا- از جمله سازمان‌هایی که به تروریسم روی می‌آورند- در روسیه و آسیای میانه عمدتاً با وضعیت بغرنج داخلی همراه بوده است. این وضعیت دربرگیرنده سطح بالای فساد، بیکاری، توزیع نامتوازن فرصت‌های شغلی و منابع و تلاش گروه‌های قدرتمند برای توزیع مجدد دارائی‌ها بوده است. در روسیه، ساکنان جمهوری‌های قفقاز شمالی با بدترین شرایط مواجه هستند. نرخ بالای بیکاری در مناطق روستایی و رشد جمعیت در مناطق شهری نه فقط به دلیل عوامل طبیعی بلکه بیشتر به دلیل مهاجرت جمعیت روستایی به شهرها بدون توسعه زیرساخت‌های لازم، به تنش‌های اجتماعی دامن می‌زند و منجر به روستایی شدن^{۱۲} فضای زندگی شهری می‌شود. اکثریت جمعیت دارای توان کاری در مشاغل خرد مثل تهیه غذا یا ساخت و ساز به کار گرفته می‌شوند. آن‌ها دائماً در معرض اجحاف و اخاذی از سوی پلیس و مقامات قرار دارند و با بی‌عدالتی و عدم امکان دفاع از حقوقشان در دادگاه مواجه اند. تحصیل کردگان منطقه - معلمان، پزشکان، مهندسان و...- که به حقوق کم ناشی از بودجه‌های ناکافی وابسته هستند، در بدترین شرایط قرار دارند و از ناامنی اقتصادی رنج می‌برند. در نهایت، بخشی از جمعیت که تعداد محدودی را شامل می‌شود، عبارت است از مقامات و اعضای خانواده آن‌ها که از توزیع درآمدهای بودجه فدرال بهره می‌برند و زندگی خوبی دارند. این نابرابری در این جوامع که البته عمدتاً بر پایه قومیتی شکل گرفته است (در راس قدرت جمهوری‌ها نمایندگان برخی قومیت‌ها حضور دارند که مانع دسترسی قومیت‌های دیگر به منابع قدرت و دارائی می‌شوند)، زمینه را برای رشد مداوم تنش‌ها فراهم می‌کند. می‌توان به این مسئله

^{۱۲} provincialization

فعالیت شبه‌نظامیان (به ویژه در داغستان) را نیز اضافه کرد. این شبه‌نظامیان به هیچ وجه "مبارزه برای عدالت" را نمایندگی نمی‌کنند، بلکه آن‌ها نیز توسط گروه‌های محلی در کشمکش برای به دست گرفتن کنترل منابع به کار گرفته می‌شوند (Roshchin, 1969).

با توجه به شرایط منتج از این وضعیت، اسلام‌گرایی به کانال اصلی و در مواقعی تنها کانال برای ابراز اعتراضات تبدیل شد. افراط‌گرایی اسلامی پاسخ‌های ساده و آشکاری برای بیشتر مسائل ارائه می‌کند. پویایی آن در عین منفعل بودن و حتی کم‌سوادی نمایندگان اسلام سنتی (صوفی) در بردارنده برخی مزیت‌های آشکار است. ناکامی در تربیت مبلغین دینی نه تنها نخبگان مسلمان بلکه کل جامعه را تحت تأثیر قرار داد. جامعه برای باز کردن درهای خود به روی جهان اسلام آماده نبود.

باز کردن درها به روی جهان اسلام، از طریق ترویج مطالب دینی، سازماندهی سفر حج و ورود انواع و اقسام مبلغین در سال‌های اخیر باعث تقویت عمیق نقش دین در جامعه و تحکیم اسلام سیاسی در منطقه شد. این مسئله نه فقط در جوامع شهری و روستایی بلکه در جوامع کوچ‌نشین نیز روز به روز آشکارتر می‌شود. به عنوان مثال در قرقیزستان رشد تعداد مدرسه‌های اسلامی غیررسمی و سایر مراکز و محافل اسلامی مدتهاست باعث نگرانی ناظران شده است. در این روند، اسلام سیاسی نیز ناهمگن و متناقض است و سیاست‌زده شدن آن باعث تقویت موقعیت تندروها می‌شود. صوفی‌گرایی که با ایده‌هایی مثل اعتراض اجتماعی و تسلط سیاسی پرمایه شده می‌تواند در این زمینه بر اسلام رسمی غلبه کند.

بازگشت جوانانی که در کشورهای خارجی آموزش دینی دیده بودند رادیکالیزه شدن اسلام را تقویت کرد. در سال‌های اخیر، آسیای میانه شاهد تغییر در سن و سال رهبران معنوی بوده است. مساجد شاهد حضور بیشتر جوانان هستند و ملاحی

محافظه‌کار جای خود را به فارغ‌التحصیلان مدارس و دانشگاه‌های کشورهای عربی و پاکستان می‌دهند. این رهبران جوان راحت‌تر نظر افراد ناراضی جامعه را به خود جلب می‌کنند. سخنگوی وزارت کشور روسی اعلام کرده که از زمان آغاز درگیری‌ها در سوریه تا کنون ۴۰۰ نفر تنها به داعش پیوسته‌اند (روسیه: پیوستن ۴۰۰ چینی به داعش از آغاز درگیری‌ها در سوریه ۱۳۹۴) این آمار برای دولت روسیه خطر بزرگی به حساب می‌آید چون می‌تواند زمینه تهدید بالقوه‌ای برای این دولت در کشورهای خودمختار روسیه به حساب آید. این نکته را نیز نباید از ذهن دورداشت که شبکه تروریستی القاعده دارای شاخه‌ای قدرتمند در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز است که می‌تواند مشکلات زیادی را برای روسیه ایجاد نماید.

۱-۴- احیای اسلام و گسترش ایدئولوژی سلفی رادیکال

تداوم فساد نخبگان حاکم و شرایط اجتماعی و اقتصادی وخیم در برابر مدل‌های غربی لیبرال دموکراتیک از توسعه باعث ناامیدی بزرگی در این مناطق شده است. آنها همچنین اعتمادشان را نسبت به توانایی نظام روسیه در برآورد کردن موثر نیازهای منطقه از دست داده‌اند. ایده‌های ملی و جنبش‌های ملی، بسیار محبوب در طول اواخر دهه ۱۹۸۰، نیز موفق به ارائه پاسخ کافی برای جوامع چند قومی اساساً از قفقاز شمالی نشده است. در چنین مخمصه‌ای بسیاری از مسلمانان جوان به اسلام گرایش پیدا کردند؛ و پاسخ مشکلات مختلف سیاسی-اجتماعی و اخلاقی خود را در اصول اسلام یافتند. بسیاری از همین جوانان متمایل به اندیشه‌های سلفی و جهادی رادیکال شده که استفاده از خشونت را مجاز می‌دانست و در طول دهه ۱۹۹۰ در سراسر منطقه گسترش پیدا کرده بود. (Crescent, 2009)

اندیشه های سلفی یا وهابی در برخی از مناطق قفقاز شمالی قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ظهور کرده بود. در داغستان گروهی از جوانان امامیه اولین جمعیت زیرزمینی سلفی با هدف یادگیری اصول اسلام در ناب ترین اشکال را در اوایل دهه ۱۹۷۰ راه اندازی کردند. در چین در اواخر دهه ۱۹۸۰ گروه های سلفی توسعه پیدا کردند که مایل به پاک کردن ایمان از سنت های صوفی بودند. اندیشه های سلفی در دهه ۱۹۹۰ محبوبیت گسترده ای یافت و ارتباط و مبادلات جوانان مسلمان منطقه با جهان اسلام گسترده تر شد (Ro'i, 2001: 20-24).

در اوایل دهه ۱۹۹۰ تعداد فزاینده ای جوانان مسلمان به طور منظم در مساجد حضور پیدا کرده و به انجام فرائض دینی یومیه پرداختند.^{۳۸} و به زیارت امکان مقدس در مکه و مدینه رفته و با هم کیشان خود ارتباط برقرار کرده و در حج شرکت کردند. و با سفر به کشورهای اسلامی به مطالعه اسلام و نهادهای آن در دانشگاه پرداختند و از طریق این تجربه به افزایش دانش و درک خود از اسلام پرداختند. و همه آنها نیز با اندیشه های سلفی و دیگر دیدگاه های رادیکال از طریق ابن تیمیه^{۳۹}، محمد عبدالوهاب^{۴۰}، آشنا شدند. اندیشه های سلفی در قفقاز شمالی از طریق تلاش های خارجی صندوق های مختلف اسلامی و سازمان های که در منطقه افتتاح شده به پشتیبانی از ساخت و ساز مساجد، مدارس دینی و انتشار متون اسلامی پرداختند. بسیاری از این نهادها گرایشات سلفی و وهابیتی داشته مانند «صندوق بین الحرمین»^{۴۱}، «بنیاد بخشش اسلامی»^{۴۲} و «سازمان نجات اسلامی»^{۴۳} که به پشتیبانی گروه های سلفی محلی در چین و داعستان برعهده داشتند. (Ro'i, 2001: 20-24)

^{۳۸}. Ibn Taimiya

^{۳۹}. Muhammad Abd al-Wahhab

^{۴۰}. The Fund Al Haramein

^{۴۱}. The Islamic Benevolence Foundation

^{۴۲}. the Islamic Salvation Organization

اندیشه‌های رادیکال سلفی در قفقاز شمالی مشتاق پاک کردن ایمان اسلامی و خلاص شدن از تمام بدعت‌های یا نوآوری‌های گناهکارانه بود. آنها می‌خواستند به اصل اسلام توحیدی بازگردند. آنها به مقابله با اشکال اسلام سنتی که از قدیم در منطقه وجود داشته می‌پرداختند سلفی به ویژه ستایش از اولیا و شیوخ به عنوان شفاعت بین مومنان و خداوند را به دید انحراف از توحید نگریسته‌اند. این شیوه‌های اخیر در میان پیروان صوفی در داغستان، چچن و اینگوشتیا گسترده بود. (Yemelianova, 2011: 66).

سلفی‌ها نیز طبقه بندی مبتنی بر قومیت محلی و قبیله‌ای جوامع قفقاز شمالی را رد کرده، و مشتاق به جایگزینی آن با هویت اسلامی بود و همین عامل در بین جوانان مسلمان ناامید از شرایط اقتصادی و اجتماعی محبوبیت ایجاد می‌کرد. اندیشه‌های سلفی برای آن دسته از جوانان مشتاق به تغییر جامعه که در پی برابری و عدالت اجتماعی بودند جذاب بود. برای بسیاری از افراد، فروپاشی ایدئولوژی کمونیست نتیجه فروپاشی اخلاق و معنویت بود که در پی مفهوم جدید از هویت و هدف در زندگی بودند. در طول اوایل دهه ۱۹۹۰ نوع خفیفی از سلفی‌گری که استفاده از خشونت را رد می‌کرد در منطقه گسترش پیدا کرد. آنها با چهره‌های بسیار تاثیرگذاری چون «احمد کادی اختاوی»^{۱۸} در داغستان و «موسی موکیژیف»^{۱۹} در کاباردینو-بالکاریا^{۲۰} که هر دو از حمایت «جامعه اسلامی» برخوردار بودند. این جامعه پیش شرط دولت اسلامی را اسلامی شدن جامعه می‌دانست. سلفی‌های معتدل تر معتقدند که جمعیت مسلمان محلی در منطقه باید به تحصیل اسلام پرداخته و قبل از حکومت اسلامی، تشکیل شود. آنها پایبندی خود را به راه‌های مسالمت آمیز و استفاده از اسلام

¹⁸. Akhmed-kadi Akhtaev

¹⁹. Musa Mukozhev

²⁰. Kabardino-Balkaria

و اصول قدرت سکولار در این جمهوری به رسمیت شناختند. این نظرات در میان جوانان مسلمان بسیار محبوبیت یافت و تعداد زیادی پیرو بدست آورد. در این بین یک گروه کوچک که مجذوب اندیشه‌های سلفی رادیکال ایجاد شد که طرفدار جایگزینی رژیم موجود با ساختارهای اسلامی بودند. سلفی‌های رادیکال مانند « بگودین کبیدف^{۲۱} » در داغستان حکومت های سکولار منطقه را کافر دانسته و برای اجرای قانون شریعه اقدامات فوری را انجام دادند. آنها همچنین حمایت از ایده گسترش اندیشه‌های سلفی در منطقه و اتحاد قفقاز تحت حکومت اسلامی، به عنوان یک مرحله میانی در مسیر به سوی وحدت کامل و امت اسلامی را در آینده در سر داشتند. آنها مدل های خود را رژیم های سودان و افغانستان انتخاب کرده بودند. آنها همچنین معتقد بودند که عالیت‌ترین شکل جهاد شامل یک کمپین برای گسترش اسلام در سراسر جهان. آنها جهاد را به عنوان یک مبارزه مسلحانه دفاعی مشاهده برای غلبه بر این موانع است که دشمنان اسلام را در مسیر گسترش سلاح های هسته ای صلح آمیز خود قرار داده.

(Saradzhyan, 04/10/2004)

با الهام از این ایدئولوژی های افراطی سلفی ها در طول نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ به راه اندازی جمعیت‌های اسلامی مختلف نظامی پرداختند. به عنوان مثال کبیدو و پیروانش شروع به تبلیغات در جهت جهاد مسلحانه بر علیه حکومت داغستان در منطقه «کیزیلیورتسکی^{۲۲}» داغستان نمودند و در روستاهای کوهستانی داغستان در منطقه «بایناکسکی^{۲۳}» سلفی‌های محلی اعلام دولت اسلامی کردند و به اجرای قانون شریعت در تابستان ۱۹۹۸ پرداختند. در چچن، سلفی‌های رادیکال در اواسط دهه ۱۹۹۰ پیروان زیادی کسب کردند که نتیجه‌ی آن وقوع جنگ در برابر روسیه بود.

²¹. Bagauddin Kebedov

Kizilyurtskii.^{۲۲}

Buynakskii.^{۲۳}

جمعیت یا جماعت مذهبی سلفی یا در سراسر جمهوری پخش می‌شود، وهابیت به عنوان ایدئولوژی در میان جنگجویان شورشی چین به طور فزاینده‌ای محبوب شده و جوامع افراطی وهابی نیز در جمهوری کاباردینو-بالکاریا و «کاراچیو چرکسیا»^{۲۴} در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ ظهور کرد. و چینی‌های وهابی روابط خود را با گروه‌های سلفی در این مناطق گسترش دادند و آنها را نیز تحت آموزش قرار دادند. (Williams, 2003)

به طور کلی در این جمهوری‌ها اجتناب از خشونت تبلیغ می‌شد اما در زمان جنگ دوم چین بسیاری از این وهابی‌ها از سلاح بر علیه نیروهای روسیه استفاده کردند. در اواخر دهه ۱۹۹۰، همه این گروه‌های رادیکال پیروان زیادی کسب کرده و تأثیر آنها بیشتر از گروه‌های سلفی معتدل‌تر در منطقه شد. عوامل مختلفی به این روند کمک کردند، از جمله نارضایتی رو به رشد در میان جمعیت با شرایط اجتماعی و سیاسی محلی، سرکوب جوامع وهابی توسط سازمان‌های دولتی، و وقوع جنگ در کشور چین در سال ۱۹۹۴. (Williams, 2003)

۲-۴-تأثیر جنگ چین

رویارویی نظامی چین با روسیه در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۶ منجر به گسترش اسلام در جمهوری و افزایش وفاداری به ایدئولوژی وهابی در میان اعضای جنبش شورشی چین گشت. ورود چهره‌های مذهبی وهابی مانند شیخ فتحی^{۲۵}، و جنگجویان عرب مانند ابن‌الخطاب^{۲۶}، جانباز جنگ افغانستان در چین پس از وقوع جنگ بین دو کشور، به طور قابل ملاحظه‌ای به پیشرفت اسلام رادیکال کمک

Karachaev- Cherkessia.^{۲۴}

Sheikh Fathi.^{۲۵}

ibn al-Khattab.^{۲۶}

کرد. منحصراً حضور افرادی مانند فتحی در گسترش اندیشه‌ی جهادی و وهابیت تأثیرگذار بوده، اگرچه اندیشه‌های سلفی در چین در اوایل دهه ۱۹۹۰ در درون حزب اسلامی دوباره تولد یافت. فتحی به عنوان یک جانباز جنگ داخلی افغانستان اولین جماعت وهابی را در میان مبارزان جوان برآه انداخت که بسیار محبوب هم شد. جنگجویان مجاهدین عرب، به نوبه خود، با ارزش مالی، لجستیکی و نظامی را فراهم می‌نماید. برای حمایت از تلاش‌های جنگی چین آنها به راه اندازی اردوگاه‌های آموزشی مختلف در منطقه کوهستانی چین، جایی که آنها اسلام وهابی تدریس، آموزش دیده و مبارزان اسلامی از سراسر منطقه قفقاز شمالی در اردوگاه‌های آموزشی مختلف توسط عرب و چینی‌های وهابی در آموزش میدادند و یک شبکه قدرتمند از کمک و پشتیبانی از جماعت‌های رادیکال در دیگر جمهوریهای قفقاز شمالی در اواخر ۱۹۹۰ ایجاد کردند. در این ایام چین به مکانی برای بسیاری از وهابی‌های فراری شد. در سالهای اولیه ۲۰۰۰ دهه چین هنوز یک مرکز حمایت و بسیج جماعات در کمپ‌ها و پایگاه‌های جمهوری‌ها بود چین منبع اندیشه وهابی افراطی بود که خواستار جهاد مسلحانه و استقرار حکومت اسلامی در قفقاز شمالی شد. در سال ۱۹۹۸، یک چینی وهابی رادیکال گفت: ما در پی ایجاد جنبش ملت اسلامی هستیم که در پی هدف اتحاد چین و داغستان برای ایجاد حکومت اسلامی و راه اندازی «کنگره مردم داغستان و ایچکریا» به رهبری شمیل باسایف هستند. و حمله به منطقه بوتلیخ در داغستان در سال ۱۹۹۹ توسط یک گروه‌های چینی و داغستانی وهابی به رهبری ابن الخطاب و باسایف را می‌توان به عنوان یک تلاش واقعی برای تحقق بخشیدن به چنین هدفی دید. باسایف میگوید: چرا می‌خواهیم به داغستان برویم؟ برای جهاد، یک جنگ مقدس که اخراج کفار از سرزمین اسلام است... ما در حال مبارزه برای اعلام جمهوری اسلامی و استقرار یک امپراتوری

بزرگ چچنی در چچن و داغستان و بعد از آن در اینگوشیا هستیم. (Rotar, 2002) در نظر سلفی‌های رادیکال داغستان و چچن مبارزه نه تنها با روس هاست بلکه هدف نهایی آنها جنگ با صهیونیسم جهانی و آزادی بیت المقدس بود. جماعت کاباردینو-بالکاریا یارموک در ۲۰۰۵ اعلام جهاد مسلحانه در برابر متجاوزان روسی و عروسک های خیمه شب بازیش را تا زمانی که قانون شریعت به عنوان قانون و هدایت ترمیم زندگی اجرا نشود را اعلام کرد (KavkazCenter, 21/01/2005).

علاوه بر این، در روسیه و آسیای مرکزی سازمان‌های افراط‌گرایی مثل حزب التحریر، گروه‌های وابسته به القاعده، طالبان و جماعت تبلیغی به طور خاص نقش بی‌ثبات کننده دارند. جالب توجه است که حزب‌التحریر که در سال ۱۹۵۳ در فلسطین ایجاد شد و برای تشکیل نظام خلافت مبارزه می‌کرد، توانست پیام حرکت‌های خاورمیانه یعنی تقلا برای آزاد کردن قدس، همبستگی با مردم فلسطین و ترویج عقاید ضد یهودی را که مردم جوامع آسیای میانه با آن نامانوس بودند، به جوامعی که حزب‌التحریر تازه به آن‌ها راه یافته بود منتقل کند (Rotar, 2002).

جمعیت مسلمان روسیه و کشورهای آسیای میانه ممکن است خود را غرق در محیطی ببیند که در آن حکومت‌های اسلامی، حتی شاید حکومت‌های افراط‌گرا، مسلط هستند. سناریوهای انقلاب‌های عربی نه در مناطق مسلمان نشین روسیه و نه در کشورهای آسیای میانه کارکرد نخواهند داشت، اگرچه در ظاهر از لحاظ مسائل سیاسی و اجتماعی شباهت‌هایی میان آن‌ها و کشورهای عربی دیده می‌شود. در روسیه انفجارهای اجتماعی با ابعاد اسلامی ممکن است ماهیتی صرفاً محلی داشته باشند و بنابراین می‌توان آن‌ها نسبتاً به آسانی مهار کرد. در آسیای میانه، آن طور که سوابق نشان می‌دهد، امکان وقوع انفجارهای اجتماعی در کشورهای منطقه به اختلافات در میان نخبگان ارتباط دارد. در این باره می‌توان نظر نویسندگان مطلب "انقلاب‌های

عربی چه مفهومی برای روسیه، آسیای میانه و قفقاز دارد" را تایید کرد. این مطلب توسط مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی واشنگتن تهیه شده است. تصادفی نیست که تاجیکستان و قرقیزستان به ضعیف‌ترین حلقه‌های زنجیر در منطقه‌ای تبدیل شدند که کشمکش گروه‌های مختلف منطقه‌ای برای کسب قدرت و نفوذ در آن آشکار بود. نیروهای بسیار مختلفی در این کشمکش بسیج شدند، از جمله اسلام‌گرایان محلی، باندهای تبهکاری، اعضای دستگاه‌های امنیتی و جوانان عادی که هیچ آینده‌ای برای خود نمی‌دیدند و تلاش می‌کردند وضعیت عقب‌نگه داشته اجتماعی خود را با مشارکت در دزدی و ایجاد حریق جبران کنند. (Korepin and Sharan 2011: 76-78)

حتی در برخی مناطق که چالش ایجاد شده توسط تندروها محسوس و جدی است، تلاش‌هایی صورت گرفته تا قوانینی برای محدود کردن آن‌ها تصویب و اجرا شود. در این زمینه قانون تصویب شده در داغستان در ۱۹۹۹ با عنوان "ممنوعیت فعالیت وهابی‌ها و سایر فعالیت‌های افراط‌گرایانه در قلمروی داغستان" قابل توجه است. این قانون به طور خاص شامل ممنوعیت تشکیل و فعالیت سازمان‌های تروریستی و سایر سازمان‌های افراط‌گرا است. این قانون بحث‌های زیادی به وجود آورد چرا که مستقیماً یکی از جریان‌های رسمی اسلام سنی را با افراط‌گرایی برابر در نظر می‌گیرد. با این حال این قانون مدافعان خود را هم داشت. پژوهشگر روس "الکساندر ایگناتنکو" در این باره نوشت: "شخصیت‌های دینی مسلمان در روسیه و علمای اسلامی می‌توانند درباره وهابیت صحبت کنند و بگویند وهابیت جنبشی است که در قرن هجدهم تحت رهبری بن عبدالوهاب در عربستان ایجاد شد. اما در فرایند اجتماعی و سیاسی، چه بخواهیم و چه نخواهیم در ربع قرن گذشته مفهوم دیگری برای کلمه "وهابیت" در این زبان (روسی) ریشه دوانده است: یک جریان سیاسی که پیروان آن- براساس یک تفسیر خاص و ذهنی از اصول اسلام- اقداماتی (عمدتاً خشونت‌آمیز) انجام می‌دهند که

هدف آن تغییر نظام اجتماعی و سیاسی است (به ویژه در کشورهای که دین اسلام در آن‌ها گستردگی زیادی دارد). " (Ignatenko 1999: 69) البته همه با این دیدگاه موافق نیستند، اما تصویب قانونی که ذکر شد به روشنی نشان دهنده یک تهدید است که - از نظر مقامات- از تندروهای اسلامی نشأت می‌گیرد.

اجماعی که در میان نخبگان در بسیاری از کشورهای آسیای میانه (ازبکستان، قزاقستان، و ترکمنستان) به وجود آمده، اگر ادامه داشته باشد می‌تواند به عنوان تضمینی بر این نکته باشد که نارضایتی مداوم به انفجارهای قوی اجتماعی که بتوانند کل نظام سیاسی را دستخوش تغییر کنند، منجر نخواهد شد (شورش‌های محلی در ایجا مد نظر نیستند). با این حال، این بدان معنی نیست که سازمان‌های اسلامی محلی که در نبود کانال‌های قانونی برای اظهار اعتراض، به حد کافی فعالیت دارند، تقویت نخواهند شد. حمایت سنتی از سوی عربستان و پاکستان ممکن است با کمک‌های اعطایی از سوی اسلام‌گرایان و سایر کشورهای عربی که سابقاً حکومت‌های سکولار داشتند، همراه شود.

احتمال وخامت اوضاع در آسیای میانه همچنین به تاثیر منفی وضعیت افغانستان بستگی دارد، کشوری که سربازان آمریکایی تا سال ۲۰۱۴ از آن خارج خواهند شد و پتانسیل بالایی برای افزایش فعالیت گروه‌های افراط‌گرا و تندرو به وجود خواهد آمد. تاثیری که آن‌ها می‌توانند از طریق ارتباط با تندروهای محلی بر روی کشورهای منطقه داشته باشند، می‌تواند برای روسیه به این معنی باشد که لازم است هم در چارچوب سازمان معاهده امنیت جمعی (CSTO) و هم بر اساس توافقنامه‌های دوجانبه در این باره اقدام کند. اگرچه انقلاب‌ها و کودتاها در جهان عرب تاثیر مستقیمی بر وضعیت روسیه و آسیای میانه نخواهند داشت و الگویی برای منطقه نخواهند شد، شرایط سیاسی جدید، از جمله قدرت گرفتن اسلام‌گراها، می‌تواند زمینه‌ای را فراهم

کند که در آن رشد تندروهای اسلامی و حمایت از آن‌ها در بخش‌هایی از روسیه یا مناطق مهم برای روسیه گسترش یابد.

نتیجه‌گیری

خاورمیانه به طور سنتی در حوزه منافع روسیه قرار دارد. اذعان به این واقعیت به معنی آن نیست که این منافع، و نیز توانایی روسیه برای محافظت از آن‌ها، تغییر نمی‌کند. سیاست روسیه، فارغ از ترجیحات ایدئولوژیک و بلندپروازی‌های خاص دوران شوروی، یعنی سیاستی که بتواند با کشورهای مهم منطقه و بازیگران غیردولتی رابطه برقرار کند، با چالش‌های امنیتی مواجه است. تغییر آرایش نظام روابط بین‌الملل در منطقه در پی انقلاب‌های عربی چالش‌های جدیدی را پیش روی روسیه قرار داده است، چالش‌هایی که- در کنار مسائل دیگر- به وخیم شدن روابط با آمریکا و سایر قدرت‌های غربی مربوط می‌شوند. سیاست روسیه برای ترسیم رویکرد خود در جهان عرب فقط از اهداف محدود اقتصادی (ایجاد درآمد برای شرکت‌های روسی) نشأت نگرفته، بلکه یکی از اهداف آن بالا بردن شأن و موقعیت بین‌المللی روسیه و به رسمیت شناخته شدن منافع ملی این کشور از سوی قدرت‌های جهانی بوده است، منافعی که به محیط سیاسی بین‌المللی وابسته نیستند. برای روسیه، تجربه دردناکی که در مورد مداخله نیروهای ناتو در امور کشورهای مستقل وجود داشت، در لیبی تکرار شد. تمایلی در غرب برای استفاده از مداخله‌گری به عنوان نوعی مصلحت‌اندیشی فراگیر برای سرنگون کردن حکومت‌هایی که موافق آنها نیست بهانه ایجاد تغییر ظهور پیدا کرده است. علاوه بر این، افزایش توان نظامی و فشار خارجی علیه حکومت‌ها باعث شده توان روسیه برای محافظت از منافع ملی‌اش محدود شود. این مسئله ممکن است منجر به انزوای سیاست روسیه شود و مجبور شود فقط بر اساس قوانین بازی‌ای که توسط دیگران طراحی شده عمل کند و نتایج آن را

بپذیرد. همچنین ممکن است رشد اسلام‌گرایی سیاسی و کنار رفتن حکومت‌های سکولار در جهان عرب برای روسیه مشکلات جدی ایجاد کند. اولاً، برای روسیه روند تغییر رژیم‌ها، که یک بازنگری در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی را موجب شده، ممکن است در برخی موارد به مشکلاتی برای ایجاد رابطه با حکومت‌های جدید منجر شود. اگرچه این حکومت‌ها خود در نهایت علاقمند به تنوع‌بخشی به روابط بین‌المللی خود خواهند شد، برای روسیه بازسازی طیف وسیعی از روابط نظامی و سیاسی با برخی از این کشورها می‌تواند دشوار باشد.

ثانیاً، یکی دیگر از نتایج منفی انقلاب‌های عربی برای روسیه عبارت است از وخامت روابط با اتحادیه عرب، به ویژه عربستان سعودی و سایر کشورهای خلیج فارس؛ کشورهایی که روسیه با آن‌ها در سال‌های اخیر روابط موفق و سازنده‌ای برقرار کرده بود. هدف این کشورها برای "سنی‌سازی" جهان عرب لاجرم با موضع روسیه در قبال سوریه و ایران تعارض پیدا می‌کند، موضعی که به راستی به یک عنصر اصلی در استراتژی منطقه‌ای روسیه تبدیل شده است.

ثالثاً، برای روسیه در زمینه وضعیت مناطق مسلمان‌نشین و نیز در آسیای میانه یک تهدید بالقوه وجود دارد که به چشم‌انداز رشد نفوذ اسلام‌گرایان تندرو مربوط می‌شود. از همین رو باید سیاست خارجی روسیه را در خاورمیانه تحت تاثیر مسائل داخلی اش دانست و به همین جهت است که روسیه تلاش می‌کند از موفقیت سلفی‌ها در منطقه خاورمیانه جلوگیری به عمل آورد تا در این صورت تجربه تلخ جنگ افغانستان که منجر به مهاجرت جنگجویان افغانی به قفقاز شمالی و آسیای مرکزی شد که نتیجه آن هم نفوذ و گسترش اسلام سلفی و وهابی در آن مناطق بود نشود. تمام توان خود را به کار خواهد بست تا بتواند از پیروزی سلفی‌ها در سوریه جلوگیری نماید. و تمام مهاجران منطقه قفقاز را در منطقه خاورمیانه از بین برده تا پس از بازگشت امنیت داخلی کشورش تهدید نشود.

منابع فارسی:

۱. "روسیه بازنده اصلی سقوط طرابلس." *تهران امروز*, ۱۳۹۰/۰۶/۰۱.
۲. کرمی, کامران. بحران در روابط عربستان و روسیه: طرح پرونده های اختلاف زا در روابط ریاض-مسکو. "مرکز بین المللی مطالعات صلح". 9 17, 1391.

منابع انگلیسی:

1. Krupnov, Yuri. (*The USA are reformatting their "filling station" – the Greater Middle East.* 2010.
<http://krupnov.livejournal.com/184512.html>.
2. Roshchin, Mikhail (1969). "Dagestan's Economic Crisis: Past, Present and Future." *The Jamestown Foundation. North Caucasus Analysis, No 7. Vol. 42.*
[http://www.jamestown.org/single/?no_cache=1&tx_ttnews\[t_news\]=3382](http://www.jamestown.org/single/?no_cache=1&tx_ttnews[t_news]=3382).
3. Valdai Club Report. "Transformation in the Arab World and Russia's Interests." June 2012.
4. Aksenok, Alexander. "Russia, a mediator between Syria and the West." 02 08, 2012. <http://ria.ru/interview/20120208/560351348.html>.
5. Rotar, I. (2002) *Under the green banner: Islamic radicals in Russia and the former Soviet Union* Moscow: Religion, State and Society, Vol.30. No.2.
6. Bourtman, Ilya. "Putin and Russia's Middle Eastern Policy." *MERIA*, 2006: 2. El-Sheikh, N. "Russian Position on the Arab Revolutions." *aljazeera*. 23 5, 2011. http://www.aljazeera.net/mritems/streams/2011/5/23/1_10_63343_1_51.pdf.
7. Freedman, Robert. "The Russian Resurgence in the Middle East." *China and Eurasia Forum Quarterly*, 2007: 5.
8. Freeland, Chrystia. "In Egypt and Tunisia, Lessons for Autocrats Everywhere." *New York Times*. 2011.
<http://www.nytimes.com/2011/02/04/world/middleeast/04iht-letter04.html>.
9. Freire, Maria. "Russian Policy In Central Asia: Supporting, Balancing, Coercing, Or Imposing?." *Asian Perspective*, 2009: 33-32.

10. Gorenburg, Dmitry . "Why Russia Supports Repressive Regimes in Syria and the Middle East." *PONARS Eurasia Policy Memo*. 2012. <http://www.gwu.edu/~ieresgwu/assets/docs/ponars/pepm198.pdf>.
11. Hoagland, Jim. "Syria's Civil War Is Bigger Than Syria Itself." *The Washington Post*. 15/12/2011.
12. Ignatenko, Alexander. (01/12/2009), "Muslim self-defense from Wahhabism." *Nezavisimaya gazeta*.
13. "Islamic revival in CIS countries alarms ruling elites and the west." *Crescent*. Sep.2009. <http://www.crescent-online.net/2009/09/islamic-revival-in-cis-countries-alarms-ruling-elites-and-the-west-2220-articles.html>.
14. katz , Mark N. "The RUSSIAN-LIBYAN RAPPROCHMENT: WHAT HAS MOSCOW GAINED?" 2012. <http://digilib.gmu.edu/dspace/bitstream/1920/3339/3/Russian-Libyan%20Rapprochement.pdf>.
15. Katz, Mark N. "Russia's Greater Middle East policy or the art of making friends with everybody." *IFRI, Russia Visions*, No. 49 (2010).
16. Korepin, Serge, and Shalini Sharan,(2011). *What Does the Arab Spring Mean for Russia, Central Asia, and the Caucasus*. Center for Strategic and International Studies (CSIS), September, http://csis.org/files/publication/110912_Zikibayeva_ArabSpring_Web.pdf.
17. Kreitz, Andrei. "yria: the main Russian trump card in the Middle East." *IFRI Russia/NIS Center Visions*, No. 55 (2012).
18. Magen, Zvi. "Russia in the New Middle East." *INSS Insight* No. 252 (2011).
19. Magen, Zvi. "Russia in the New Middle East." *INSS Insight*, 2011: 252.
20. Malashenko, Alexei. "Islam in Russia", *Russia in Global Affairs*, Number 3. [July/September 2014](http://eng.globalaffairs.ru/number/Islam-in-Russia-17002) <http://eng.globalaffairs.ru/number/Islam-in-Russia-17002>.
21. Manoilo, A. V. "Manageable Chaos." *the Internet journal Novoe Vostochnoe Obozrenie.*, 2011: 70.
22. Margot, Light. "In Search of an Identity: Russian Foreign Policy And The End Of Ideology." *Journal of Communist Studies and Transition Politics*, 2003.

23. "Muslim populations by country: how big will each Muslim population be by 2030?" The Guardian, 28/01/2013.
<http://www.theguardian.com/news/datablog/2011/jan/28/muslim-population-country-projection-2030>.
24. Naumkin, Vitaly. "On Russia's policy on the southern track." *Institut Vostokovedeniya RAN*, 2011: 2.
25. "No Middle East-style scenario for Russia." *Russia Today*, 2011.
"Resolution 1973." United Nations Security Council, 17 March 2011.
http://www.nato.int/nato_static/assets/pdf/pdf_2011_03/20110927_110311-UNSCR-1973.pdf.
26. Ro'i, Yaacov. (2001). "Islam in the CIS: a threat to stability?" *London: Royal Institute of International Affairs*, 2001, pp. 12-19.
27. Saradzhyan, Simon. (04/10/2004), "Wahhabis re-emerge as a threat". International Relations and Security Network,
<http://www.isn.ethz.ch/Digital-Library/Articles/Detail/?lang=en&id=108053>.
28. "The doors of jihad are open." *KavkazCenter*. 21/01/2005,
<http://www.kavkazcenter.com/eng/content/2005/01/21/3461.shtml>.
29. Williams, Brian Glynn. (2003), "Jihad and ethnicity in postcommunist Eurasia." *The Global Review of Ethnopolitics*, No. 3- 4, Vol.2, 2003.
30. Yemelianova, Galina M. (2011), "Kinship, ethnicity and religion in post-communist societies: Russia's autonomous republic of Kabardino-Balkariya", London: Routledge.
31. Zvyagelskaya, Irina (2012), "Maghreb Facing New Global Challenges" IFRI,
<https://www.ifri.org/sites/default/files/atoms/files/noteocpizvyagelskaya.pdf>